

اتنومیسیم و مناسبات اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری جهانی؛ مطالعه موردی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۵
تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۴/۱۳

حسین پوراحمدی^۱
عارف بهرامی^۲

چکیده

در این مقاله، درصددیم تا با استفاده از چارچوب نظری اتنومیسیم، به بررسی نقش سرمایه در نظام اقتصاد سیاسی جهانی کنونی و ایران بپردازیم. آنچه توسط اندیش‌مندان پسامارکسیست ایتالیایی، هم‌چون اتنونیو نگری، مایکل هارت، ماریو ترونٹی، پائولو ویرنو و... در خصوص دولت، جامعه مدنی، نیروی کار و سرمایه بیان می‌شود، در قالب حالت اول از سه حالتی می‌گنجد که گرامشی از رابطه میان دولت و جامعه مدنی بیان می‌دارد. دیدگاه اتنومیستی قایل به یگانه‌انگاری دولت و سرمایه، زوال جامعه مدنی و ایضاً تمام عرصه‌های حیات بشری در دولت است، که آن نیز به نوبه خود حاصل تغییرات در نظام اقتصاد سیاسی جهانی از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد است که نهایتاً، بریندش می‌شود تسخیر تمام عرصه‌ها و شئون حیات انسانی توسط سرمایه از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد. توسعه مناسبات سرمایه‌داری در ایران، عمدتاً پس از پایان جنگ و از سال ۱۳۶۸ به بعد، با اجرای سیاست‌هایی نظیر کالایی‌سازی نیروی کار، سازوکارهای گوناگون برای انباشت سرمایه و هم‌چنین سیاست‌های نتولیبرال تعدیل ساختاری (از قبیل: آزادسازی نرخ ارز، خصوصی‌سازی، رفع موانع پیوستن به سازمان تجارت جهانی، هدف‌مندی یارانه‌ها و حذف سوبسیدها و...) توسط دولت‌های هاشمی، خاتمی و احمدی نژاد به شکل مستمر دنبال شد. بدین لحاظ، در اجرای این سیاست‌ها که هدف نهایی آن انباشت هر چه بیش‌تر سرمایه و ابزارگری کردن تمام عرصه‌های حیات بشری در جهت این هدف است، نوعی این‌همانی میان دولت و سرمایه مشاهده می‌شود که مورد نظر اتنومیسیت‌ها است.

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی جهانی، نیروی کار، سرمایه، اتنومیسیم، نظریه تنظیم، یگانگی دولت و سرمایه، ایران.

۱ استاد روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی.

H_pourahmadi@sbu.ac.ir

۲ دانش‌آموخته روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول).

arefbahrami1370@gmail.com

مقدمه

اتونومیسیم حاصل کارهای نظری افرادی چون انتونیو نگری، مایکل هارت، ماریو تروتی، پائولو ویرنو و... است که به قول خودشان، ادامه دهندگان مسیری هستند که مارکس در خصوص انحلال صوری و واقعی نیروی کار در سرمایه آغاز کرد. این در واقع بدین معناست که فرایندهای توسعه سرمایه دارانه، قیمت گذاری و بهره کشی را به عنوان کارویژه‌های یک نظام جهانی تولید تعیین می کند و هر مانعی که بر سر راهش است، باید برداشته شود. تضاد و تقابل موجود در مسایل کار، جنسیت، تفاوت نژادی، گرایش‌های جنسی و ... همگی با قاعده حذف کنار گذاشته شده‌اند. پس، استراتژی مدیریت بحران، از میانجی گری به حذف بدل شد که این به معنای حذف فرایندهای سنتی مذاکره (میان کارفرمایان و کارگران از جمله برای تعیین دستمزد) و حذف (اهمیت) کار از عرصه تولید بود. به قول فرناند برودل، سرمایه داری زمانی ظفر می یابد که با دولت یکی شود و این زمانی است که دولت و سرمایه کاملاً بر هم منطبق است (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۳۳۴). شروع این وضعیت از دهه ۱۹۷۰ میلادی است که نگری از وضعیت نظام سرمایه داری کنونی به عنوان امپراطوری یاد می کند که بر زیست جهان حاکم است. نظام سرمایه داری در قالب امپراطوری زیست قدرت، حتی زندگی را در تمام ابعاد آن می آفریند و دیگر امری خارج از سرمایه وجود ندارد (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۳۰).

دغدغه اصلی نویسندگان مقاله حاضر، این است که روند انحلال مناسبات اجتماعی حیات بشر و به ویژه نیروی کار را در سرمایه در نظام جهانی و ایران در چارچوب نظری و تحلیلی جریان مارکسیستی-اتونومیستی نشان دهند. سؤال اصلی مقاله این است که «دیدگاه جریان اتونومیسیم در خصوص مناسبات سرمایه داری در نظام اقتصاد سیاسی جهانی کنونی چیست؟» سؤالات فرعی شامل این که: «تحولات پس از دهه ۱۹۷۰ میلادی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی چه نقشی در مناسبات سرمایه داری ایفا می کند؟»، «سازوکارهای گسترش مناسبات سرمایه داری در ایران پس از جنگ (از ۱۳۶۸ به بعد) کدامند؟» فرضیه مقاله نیز این است که «از نگاه جریان اتونومیستی، مناسبات سرمایه داری در نظام اقتصاد سیاسی جهانی نه تنها به درهم شکسته شدن دوگانه انگاری دولت و سرمایه (یگانگی سرمایه و دولت) و انحلال واقعی نیروی کار ختم می شود، بلکه در کنار آن، به تسلط منطق سرمایه در تمام سطوح اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز می انجامد. این فرایند به معنای کنترل سرمایه بر روابط اجتماعی تولید است. سازوکارهای تحقق این فرایند در بخش دوم مقاله

آمده است. این فرایند در ایران پس از جنگ، به‌ویژه از طریق سه سازوکار انباشت سرمایه، کالایی‌سازی نیروی کار و کارکرد دولت‌ها تحقق یافته است.

در خصوص روش تحقیق، با اتکا به داده‌های تاریخی، آماری، اسناد و اطلاعات کتابخانه‌ای و با روش تبیینی-توضیحی و کاربرد رویکرد مارکسیستی-اتنومیسیتی بر اساس نظریه‌ی اتنونیو نگری، مایکل هارت و سایر اندیش‌مندان این جریان، به سؤالات تحقیق که به دنبال تبیین مناسبات سرمایه‌داری متأخر در پرتو تحولات رخ داده در نظام اقتصاد سیاسی جهانی از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد و نیز بررسی سازوکارهایی که به گسترش این مناسبات در ایران منجر گردیده است، پاسخ داده می‌شود. نوآوری مقاله در این است که با استفاده از چارچوب نظری اتنومیسیم در بیان مناسبات نوین سرمایه‌داری از دهه ۱۹۷۰ به بعد، ضمن تشریح دیدگاه‌های این مکتب، به بیان مناسبات سرمایه‌داری در ایران پس از انقلاب نیز می‌پردازد. این مقاله سه بخش اصلی دارد: ۱) چارچوب نظری که به معرفی دیدگاه جریان اتنومیسیم در خصوص مناسبات سرمایه‌داری متأخر می‌پردازد؛ ۲) تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی پس از دهه ۱۹۷۰ میلادی که در شکل‌گیری این مناسبات نوین سرمایه‌داری تاثیرگذار بوده است؛ ۳) بررسی مناسبات سرمایه‌داری در ایران پس از انقلاب (به طور خاص ۱۳۶۸ به بعد).

در خصوص جریان اتنومیسیم، تاکنون ۴ جلد کتاب به فارسی ترجمه شده است که در زمره‌ی مهم‌ترین آثار این مکتب است؛ از جمله کار دیونیزوس اثر اتنونیو نگری و مایکل هارت (که تحلیلی حقوقی بر وضعیت پسامدرن کار، بررسی کار در قانون اساسی، نظریه کینزیانیستی دولت، زوال جامعه مدنی و... محسوب می‌شود)؛ انقلاب را به خاطر می‌آورد اثر اتنونیو نگری، موریتزیو لاتزاراتو، پائولو ویرنو و... (که مجموعه مقالاتی در خصوص مفاهیم بنیادین این مکتب از جمله مالتیتود، کمونیزم، کار غیرمادی و.. است)؛ امپراطوری اثر اتنونیو نگری و مایکل هارت (گذرهای حاکمیت، حاکمیت امپراطوریایی و دستورات سه‌گانه آن، مسئله تولید سوئژکتیویته، تولید اجتماعی و قدرت و نهایتاً به موضوع مخالفت و ضدیت با امپراطوری می‌رسد)؛ انبوه خلق اثر اتنونیو نگری و مایکل هارت (که شامل نقد بر ساختار حاکمیت، تعریف ماهیت و کارکرد مفهوم مالتیتود یا انبوه خلق، جنگ و خشونت در عرصه امپراطوری و نهایتاً دموکراسی انبوه خلق می‌شود).

در خصوص وضعیت سرمایه‌داری در ایران نیز مقالات و کتب مختلفی چاپ شده‌اند که هر کدام از زاویه‌ای به این امر پرداخته‌اند؛ شامل مقاله قانون کار و یا قانون بیکاری اثر فریبرز رئیس‌دانا و محمد مالجو که به بررسی سیر تحول قانون کار در جمهوری اسلامی ایران

می‌پردازند. مقاله «تعدیل نیروی انسانی در دوره اصلاحات» از محمد مالجو که به بررسی تعدیل نیروی کار در وزارت نفت در دوره اصلاحات می‌پردازد، کتاب «طبقه و کار در ایران» اثر سهراب بهداد و فرهاد نعمانی، مقاله «اقتصاد سیاسی دست‌فروشی در ایران معاصر» از پرویز صداقت که به وضعیت تهیدستان شهری و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها و نقش آن‌ها در اقتصاد سیاسی ایران پرداخته است، کتاب «اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن» اثر محمد مهدی بهیکش، مقاله «اقتصاد سیاسی دولت نهم» از محمد مالجو، مقاله «هدف‌مندی یارانه‌ها: نمادی از سیاست نئولیبرال» از فردین یزدانی، مقاله «نئولیبرالیسم در آفتاب و سایه» اثر کیانوش یاسایی و فرزاد باسامی، مقاله «بحران انباشت و انباشت بحران در ایران» اثر پرویز صداقت که این آثار به حوزه سیاست‌های دولت‌ها در ایران از ۱۳۶۸ به بعد پرداخته است و هدف آن بیان این مطلب است که تمامی دولت‌های پس از جنگ، به‌نوعی دنبال‌کننده سیاست‌های تعدیل ساختاری است که از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ارایه شده بوده‌اند.

هم‌چنین، می‌توان به دو اثر مهم غیرچپ محسن رنانی اشاره کرد؛ اول، کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران (درآمدی بر عبور تمدن‌ها)» که در ده فصل تدوین گردیده و در آن به مباحثی چون اقتصاد سیاسی نفت در ایران، تحلیل مناقشه اتمی ایران و غرب بر اساس نظریه بازی‌ها، منافع غرب در این مناقشه، و بررسی چالش‌های ساختاری اقتصاد ایران از جمله چالش دولت بزرگ و ناکارآمد، چالش فعالیت‌های غیررسمی، چالش جهانی شدن اقتصاد ایران، چالش سقوط سرمایه اجتماعی و ... می‌پردازد. دوم، کتاب «بازار یا نابازار» که مؤلف کوشیده ذیل ۱۱ فصل موانع نهادی کارایی نظام اقتصاد بازار در ایران را برشمارد و به ارائه توضیح و معرفی اقتصاد بازار و اقتصادهای غیر بازاری و مقایسه آن‌ها، ساختار بازار اقتصادی در ایران، رقابت و بازارهای مالی و غیره می‌پردازد.

۱. چارچوب نظری؛ شرح اتونومیستی مناسبات سرمایه‌داری متأخر

اتونومی (Autonomy) به لحاظ لغوی به استقلال، خودمختاری، خودگردانی و خودسامانی برگردانده شده است. این واژه به معنی وسیع‌ترین مفهوم استقلال است که تمام عرصه‌های عملی و فکری را در بر می‌گیرد. منظور از اتونومی توانایی کارگران برای تعیین و تعریف منافع خودشان و مبارزه برای آن منافع است؛ توانایی برای این که از واکنش صرف نسبت به استثمار، یا نسبت به رهبری خودگمارده فراتر روند و چنان موضع تهاجمی بگیرند که مبارزه طبقاتی را شکل داده و آینده را رقم زنند (Cunninghame, 2010: 452). در ادامه،

به بررسی مناسبات سرمایه‌داری از نگاه مکتب اتونومیسم در قالب دو مفهوم محوری سرمایه و کار می‌پردازیم:

۱-۱. سرمایه

سرمایه‌داری نه تنها یک سیستم اقتصادی، بلکه یک نظام اجتماعی است. سرمایه تمام ابعاد زندگی اجتماعی بشر از مذهب و ایدئولوژی و رفتارها و غرایز فردی گرفته تا تولید، مصرف، رفاه و خلاقیت را در بر می‌گیرد و در این مسیر در راه تکامل خود آن‌ها را همراه می‌سازد. در واقع، انسان بخشی از سرمایه می‌شود و در مسیر تکامل آن پیش می‌رود. فرایند انباشت سرمایه نیز در طول زمان خودش را ارتقا داده و به روز رسانی می‌کند. چرخه انباشت در قرن ۲۱ آن گونه که در قرن ۲۰ صورت می‌پذیرفت، انجام نمی‌شود. امروز، فرایند انباشت از بازارهای مالی بیش‌تر از انباشت در سیستم تولید است (Nitzan, 2008: 170 - 171).

امپراطوری سرمایه نه تنها سرزمین و جمعیت را سازمان می‌دهد، بلکه جهان حیات لازم برای خود را نیز خلق می‌کند، تعاملات انسانی را تنظیم می‌کند و مستقیماً بر طبیعت آدمی حکم‌رانی می‌کند (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۲۸). در دنیای معاصر، مناسبات بهره‌کشی سرمایه‌دارانه به همه جا گسترش می‌یابد و محدود به کارخانه نبوده و تمامی قلمروی اجتماعی را اشغال می‌کند. مناسبات اجتماعی مناسبات تولیدی را شکل داده و هرگونه حضور خارج از مناسبات میان تولید اجتماعی و تولید اقتصادی را غیرممکن می‌سازد. ابژه بهره‌کشی دیگر شامل فعالیت‌های تولیدی خاصی نیست، بلکه ظرفیت‌های جهان‌شمول برای تولید کردن است؛ یعنی فعالیت‌های اجتماعی انتزاعی، ابژه بهره‌کشی و سلطه بوده که فعالیتی لامکان و البته پر قدرت است (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۲۸۴ و ۲۸۵).

انحلال جامعه در دولت امری واقعی است. این انحلال مستقیماً دولت را از طریق گردش مداوم تولید اجتماعی به حرکت درمی‌آورد. مارکس بارها به‌ویژه در گروندریسه تأکید می‌کند که دولت مفهوم دیگری از سرمایه است. رشد شیوه تولید ما را وامی‌دارد تا بپذیریم که دولت تنها راه دیگری برای بیان سرمایه است؛ یعنی سرمایه اجتماعی شده، سرمایه‌ای که انباشت آن به مسئله قدرت مربوط می‌شود (مارکس، ۱۳۷۸: ۲۳۰). امروزه، اگر هم بتوان گفت که جامعه مدنی وجود دارد، حیات آن صرفاً به صورت نمایشی مجازی است (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۴۰۲). به قول گرامشی، جامعه مدنی در این وضعیت کارکردی «آموزشی» و «تربیتی» یافته است، آن هم آموزش و تربیت شهروندان «سر

به راه» و به هنجار که هژمونی دولت را می پذیرند و با رضایت به «منطق حاکم» تن می دهند (گرامشی، ۱۳۸۴: ۹۹). جامعه مدنی صرفاً در پیکره امر سیاسی امکان حیات دارد. نابودی امر اجتماعی و فراگیر شدن امر سیاسی نتیجه نهایی توسعه سرمایه داری است (گرامشی، ۱۳۸۴: ۴۲۲)

بدین ترتیب، می توان به در هم شکستن دو گانه انگاری های غالب بین تمام عرصه های سیاست، اقتصاد و غیره و هم چنین سطوح ملی و فراملی در این مرحله اشاره کرد. یگانگی اقتصاد و سیاست در سرمایه نهفته است؛ زیرا سرمایه تولید را کنترل می کند. تولید امری اقتصادی و کنترل امری سیاسی است. تولید و توزیع نیز از هم جدا نیستند. تولید کار اقتصادی و توزیع امری سیاسی و متعلق به دولت است. از طرفی، تولید امری اجتماعی است و اجتماع یعنی سیاست و قدرت (نیتزان و بیچلر، ۱۳۸۶: ۱۳۳).

۱-۲. کار

نیروی کار مجموعه توانایی های ذهنی و جسمانی موجود در یک کالبد مادی، یعنی نوع انسان است که هنگام تولید هر نوع ارزش مصرفی به کار انداخته می شود (مارکس، ۱۳۸۶: ۱۹۷). مالک نیروی کار آن را به عنوان کالا به صاحب پول می فروشد؛ بدین صورت، هم نیروی کار خود را واگذار کرده و هم از حق مالکیت خود بر آن چشم نمی پوشد. لازمه بنیانی جامعه بورژوایی این است که کار باید مستقیماً ارزش مبادله ای یعنی پول تولید کند و پول مستقیماً خریدار کاری است که کارگر در جریان مبادله عرضه می کند (مارکس، ۱۳۷۸: ۲۲۸). آنچه کارگر در این مبادله با سرمایه به دست می آورد نه ارزش مبادله ای یا ثروت، بلکه وسایل معیشت و ارزاق لازم برای بقای خود او و ارضای نیازهای جسمانی و اجتماعی اوست (مارکس، ۱۳۷۸: ۲۴۸). جدایی مالکیت از کار به منزله قانون ضروری مبادله سرمایه و کار است. طبق گفته مارکس، در مرحله انحلال صوری، فرایند کار تابع چارچوب سرمایه می شود یا به عبارتی، درون مناسبات تولید سرمایه داری محصور می گردد؛ به طوری که سرمایه هم چون مدیر در آن دخالت می کند. اما این انحلال، صوری است؛ چرا که فرایند کار بیرون از سرمایه جای می گیرد (نگری و هارت، ۱۳۸۸: ۳۴۵). در مرحله انحلال واقعی کار (که جریان اتونومیسیم آغاز آن را از ۱۹۶۸ به بعد می داند) از سرمایه، شیوه تولید سرمایه داری دیگر در پرتو قوانین خود عمل می کند و تأثیر خود را بر تمامی روند تولید و جامعه برجای گذاشته است. از این پس، دیگر همه چیز در حکم نیروی تولیدی و اجتماعی

سرمایه است و نه نیروی تولیدی کار (مارکس، ۱۳۷۸: ۳۳۵).

در واقع ما با شرایط و نیروهای اجتماعی تولیدی مواجه هستیم. بدون وجود یک طبقه اجتماعی هژمون، هیچ بلوک تاریخی نمی‌تواند وجود داشته باشد. هر جا طبقه هژمون در یک کشور یا پیکربندی اجتماعی تسلط داشته باشد، دولت با تبلیغ یک فرهنگ مشترک، انسجام و وحدت بلوک تاریخی را حفظ می‌کند. بلوک تاریخی جدید زمانی شکل می‌گیرد که یک طبقه فرودست (مثلاً کارگران) هژمونی خود را بر دیگر طبقات فرودست برقرار سازد (Cox, 2008: 197). در واقع، دولت و سرمایه‌ی یگانه با بسط عقل سلیم (common sense) یا معنای مشترک مورد نظر خود در انسان‌ها می‌تواند به سلطه خود ادامه دهد (Bruff 2011: 80). تغییر این وضعیت به قول گرامشی تنها به دست طبقه ای می‌تواند صورت گیرد که از میان برداشتن دولت را، به عنوان هدف، آماج خویش قرار داده باشد. از همین رو، پایان دولت، جذب مجدد جامعه سیاسی در جامعه مدنی است (هارت، ۱۳۸۶: ۷-۳۶). در این چارچوب، نگرشی استدلال می‌کند که چون استثمار سرمایه‌داری در سطح وسیع اجتماعی صورت می‌گیرد، در نتیجه باید گروه‌های حاشیه‌ای از لحاظ اقتصادی و اجتماعی مانند دانشجویان، زنان، مهاجران، اقلیت‌های قومی، نژادی و جنسی و کارگران بیکار و غیررسمی را در زمره بخش‌های مرکزی پرولتاریا (انبوه خلق) به حساب آورد.

بنابراین، مالتیتود (انبوه خلق)، نوع نیروی کار مورد نظر اتونومیست‌ها در سرمایه‌داری متأخر (از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد) است. انبوه خلق بی‌شمار است و تفاوت‌های درونی داشته و نمی‌توان آن را به وحدت و هویت واحدی تقلیل داد. فرهنگ‌ها، قومیت‌ها، نژادها، جنسیت‌ها، جهت‌گیری‌های مختلف جنسی، اشکال مختلف کار، شیوه‌های مختلف زندگی، جهان‌گردی‌های مختلف، انبوه خلق چندگانگی تمام این تفاوت‌هاست. انبوه خلق نشان‌دهنده تغییراتی است که در اقتصاد جهانی رخ داده است. از یک سو، دیگر طبقه کارگر صنعتی در اقتصاد جهانی نقش هژمونیک ندارد و از سوی دیگر، امروزه نباید تولید را صرفاً به لحاظ اقتصادی مد نظر قرار دهیم، بلکه تولید را به طور عام‌تر به عنوان تولیدات اجتماعی مد نظر قرار داد؛ یعنی نه فقط تولید کالاهای مادی، بلکه تولید ارتباطات، مناسبات و اشکال زندگی. پس، انبوه خلق به طور بالقوه از تمام پیکره‌های گوناگون تولید اجتماعی تشکیل شده است (نگری و هارت، ۱۳۸۸: ۳۲).

در این مرحله، فرایندهای کاری طوری متحول می‌شوند که تولید دیگر فعالیتی مستقیم و فردی نیست، بلکه فعالیتی کاملاً اجتماعی است. قدرت کار اجتماعی شده با از دست دادن جایگاه منبع تولید سرمایه‌داری ظاهراً از میان می‌رود. منبع تولید سرمایه‌داری از کار

فردی به کار اجتماعی و به سرمایه اجتماعی تبدیل می‌شود و کل فرایند تولید تابع مهارت مستقیم کارگر نمی‌شود، بلکه به منزله کاربرد تکنولوژیک علم نمودار می‌شود. این یعنی کار دیگر منبع خلاق و آفرینش‌گر تولید و جامعه سرمایه‌داری نیست، حتی تولید هم سرشتی ابژکتیو پیدا کرده و تعیین‌کننده سازمان اجتماعی سرمایه‌داری نیست. این شاکله، تحقق رؤیای دیرینه سرمایه است تا خود را از کار مستقل کند و به این ترتیب، دیالکتیک اجتماعی را در هم می‌شکند که ویژگی آن تضاد مستمر بین سرمایه و کار است (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۳۴۸-۳۴۷).

در بخش بعدی مقاله، به طور خلاصه به بررسی هفت مورد از مهم‌ترین تحولات رخ داده در نظام اقتصاد سیاسی جهانی پس از دهه ۱۹۷۰ میلادی بر اساس نظریه‌های مکتب تنظیم می‌پردازیم که زمینه‌ای عملی برای شکل‌گیری امپراطوری جهانی سرمایه و درهم شکستن دوگانه‌انگاری دولت-سرمایه و حذف آنتاگونیسم‌های نیروی کار و غیره در مقابل سرمایه از طریق کنترل سرمایه بر تولید است.

۲. نظریه‌های تنظیم و تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی پس از دهه ۱۹۷۰

نظریه‌های تنظیم که میشل اگلیتا در کتاب «تنظیم و بحران در سرمایه‌داری» آن را پایه‌گذاری کرد به دنبال پاسخ به این سؤال بود که چرا اقتصادهای سرمایه‌داری گاهی به خوبی عمل می‌کنند و چرا گاهی بحران‌زده می‌شوند؟ (دانفورد، ۱۳۸۶: ۲۳۰) پاسخ این بود که سرمایه‌داری زمانی به طور مؤثر عمل می‌کند که مجموعه‌ای از میانجی‌ها (رژیم‌های پولی کارآمد، قواعد رقابت و انضباط بازار، نظام‌های مالی کارآمد، بازارهای کارکردی کار، برقراری و محافظت از حقوق مالکیت سرمایه‌داری) که شیوه‌های تنظیم نامیده می‌شود، در جای خود قرار گیرد که این امر سبب می‌شود انحرافات و تناقضات ناشی از رقابت و انباشت سرمایه در درون محدوده‌هایی قرار گیرد که آن‌ها را با همبستگی اجتماعی و رشد در هر دولت-ملت سازگار سازد (دانفورد، ۱۳۸۶: ۲۳۶). در این بخش به بررسی تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی در راستای بهبود و تنظیم مجدد بحران دهه ۱۹۷۰ در نظام سرمایه‌داری خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه این تحولات تنظیمی تا حدود بسیار زیادی منجر به یگانگی دولت و سرمایه و حاکم شدن مناسبات سرمایه‌داری بر تمام وجوه حیات بشری شده است (یعنی همان امری که اتونومیست‌ها بر آن تأکید دارند).

۱-۲. انقلاب صنعتی سوم

در نخستین انقلاب صنعتی، از نیروی بخار برای حفر معادن، تولید منسوجات و ساخت محصولاتی که قبلاً با دست تولید می‌شد، استفاده می‌کردند و بدین‌سان روند جابه‌جایی مواد خام و کالاهای تمام‌شده را سرعت بخشید. دومین انقلاب صنعتی در میانهٔ ۱۸۶۰ و جنگ جهانی اول رخ داد، نفت، برق و اختراعات مرتبط، بار فعالیت اقتصادی را از دوش آدمی به ماشین منتقل نمود. سومین انقلاب صنعتی پس از جنگ دوم جهانی پدیدار شد. روبات‌های کنترل‌شونده، کامپیوترها و نرم‌افزارهای پیشرفته در حال اشغال آخرین بقایای قلمروهای کار آدمی است. در خصوص تأثیر این انقلاب‌ها در حوزهٔ کشاورزی نیز باید گفت که در سال ۱۸۵۰ حدود ۶۰ درصد جمعیت کارکن امریکا، در کشاورزی مشغول بودند. امروزه، این میزان به کم‌تر از ۷/۲ درصد رسیده است. از دهه ۱۹۵۰ میلادی به بعد حدود ۱۵ میلیون نفر مرد و زن مزارع را در ایالات متحده ترک کردند که این امر ناشی از انقلابات مکانیکی، بیولوژیکی و شیمیایی بود که میلیون‌ها کارگر را از کار بیکار کرده است. بخش‌های تولیدی و خدماتی که سابقاً کارگران بیکارشدهٔ کشاورزی و روستایی را جذب خود می‌کردند، اینک خود این بخش‌ها نیز تحت تأثیر انقلاب تکنولوژیک خاص خود قرار گرفتند که باعث حذف میلیون‌ها شغل و جایگزین شدن کار خودکار و تغییر ساختار محیط کار شده است (ریف کین، ۱۳۸۸: ۱۷۴ - ۱۷۳).

۲-۲. تأثیر جهانی شدن

هارت و نگری آنچه را که گاهی دیدگاه جهانی‌کنندگان مضاعف نامیده می‌شود، می‌پذیرند. جهانی شدن اقتصادی که دولت-ملت را به ابزار صرف سرمایهٔ جهانی تبدیل می‌کند. این فرایند منجر به فشارهایی می‌گردد که پیگیری سیاست‌های اجتماعی، مالی و پولی را در سطح ملی تضعیف کرده است. هم‌چنین منجر به نیاز شرکت‌ها به رقابت بین‌المللی شده و از طرف دیگر، رقابت بین‌المللی باعث تقویت و استحکام جهانی شدن گردیده است. محرکهٔ اصلی استفاده از فناوری‌های نوین، جهانی شدن و فشارهای بین‌المللی برای رقابت و از همه مهم‌تر کسب سود بیش‌تر و افزایش مزیت اقتصادی از این روند بوده است (کالینیکوس، ۲۰۰۱: ۱۱).

مارکس پیش‌بینی کرد که خودکار شدن فزایندهٔ تولید نهایتاً کارگران را یک‌سره حذف خواهد کرد. پیش‌بینی او این بود که زمانی که ماشین‌های خودکار در نهایت جایگزین

آدمی در فرایند کار شوند، آخرین استحالۀ کار فرامی‌رسد. به عقیده وی هر دستاورد جدید تکنولوژیکی عملیات کارگر را به عملیاتی مکانیکی تر تبدیل خواهد ساخت تا جایی که نهایتاً ماشینیسیم جایگاه او را اشغال می‌کند (ریف کین، ۲۰۰۱: ۱۱) در ادامه، به دو بعد مهم این فرایند یعنی جهانی شدن مالی و فردگرایی خواهیم پرداخت.

دو دسته عوامل در این امر مؤثر است: اول، مقررات‌زدایی مالی و نوآوری مالی که ناشی از جهانی شدن سرمایه و افزایش درجه هم‌گرایی اقتصادی جهانی است، امکان جهانی شدن بازارهای مالی را فراهم ساخته است. بسیج منابع مالی جهانی توسط شرکت‌های فراملی از یک طرف و افزایش قطع ارتباط بین پس‌اندازهای ملی و سرمایه‌گذاری از طرف دیگر، دو عامل مهم در این روند است؛ دوم: که شامل افول نسبی در نقش سپرده‌های بانکی و ظهور یک نظام مالیه بازارمحور تحت سلطه سرمایه‌گذاران نهادی است. هدف این است که بازگشت‌های بالای سرمایه شامل به حداکثر رساندن (ارزش‌های خالص) کوتاه‌مدت تضمین شود که یکی از پیامدهای آن اصرار در مورد هزینه‌های کاهش دستمزد و ریزش مشاغل برای افزایش قیمت سهام است.

نتیجه، شبکه پیچیده‌ای از وابستگی متقابل مالی است که از طریق خرید و فروش نرخ‌های بهره، سفته‌بازی و وضعیت‌های وام‌دهنده و وام‌گیرنده بین‌المللی در هم بافته شده است. این تجدید ساختار بخش مالی به نفع اعتباردهندگان و دارندگان ثروت مالی بود. اجرای سیاست‌های پول‌گرایانه نرخ‌های بهره را بالا برد، نرخ رشد تقاضا برای برون‌دادهای صنعتی، نرخ بهره‌وری، سود، سرمایه‌گذاری و ارزش افزوده را کاهش داد و حمایت‌گرایی را در کشورهای پیشرفته تقویت کرد که برای بدهکاران و کشورهای جهان سوم کمرشکن بود، چون این کشورها برای تأمین بودجه سرمایه‌گذاری صنعتی خود قرض گرفته بودند و انتظار داشتند از طریق صادرات محصولات صنعتی حاصله بتوانند بدهی‌ها را بازپرداخت کنند. با حاصل نشدن این مهم، نتیجه‌ای که به بار آمد افزایش سریع بیکاری و بحران عمیق بدهی‌ها در کشورهای در حال توسعه بود.

در عصر فوردی، سلسله‌مراتب وجود داشت، اما از آن‌جایی که تعقیب فردی پیشرفت اجتماعی و ثروت بر روی یک نردبان اجتماعی صورت می‌گرفت که افزایش منظم در درآمد واقعی هر فرد و سطوح پایین و کوتاه‌مدت بیکاری را تضمین می‌کرد، جامعه در مجموع منسجم باقی می‌ماند. جهانی شدن و تضعیف نظام‌های چانه‌زنی جمعی به همراه تقویت ایستارهای فردگرایانه باعث شده است آن همبستگی اجتماعی که مدل فوردی مبتنی بر آن بود، شکسته شود.

۲-۳. افول رشد بهره‌وری و کارآمدی سرمایه

بحران نظم اقتصادی فوردیستی دو طرف دارد: در وهله اول یک بحران طرف عرضه رابطه دستمزدی فوردیستی (مبتنی بر اصول تیلوریستی سازمان کار، مبتنی بر جدایی کار فکری از کار یدی و اشکال متصلب اشتغال و تعیین دستمزد بود که رشد منظم درآمد و تقاضا را تحت الشعاع قرار داد) و در وهله دوم تسریع جهانی شدن زندگی اقتصادی بود که یک بحران طرف تقاضا را به بحران قبلی طرف عرضه اضافه کرد.

در شالوده بحران طرف عرضه دو عامل وجود داشت: اول، انتشار و تعمیق اصول تیلوریستی به محدودیت‌های اجتماعی و فنی خاصی رسید که چشم‌انداز را برای نوآوری و تشدید کار، محدود کرد و به افول قابل توجهی در نرخ‌های رشد بهره‌وری و کارآمدی سرمایه منجر شد؛ دوم، تصلب قراردادهای دستمزدی و افزایش اساسی در سهم دستمزدها در درآمد ملی باعث فشار بر سودآوری شد. افزایش در سهم دستمزدها تا حدودی ناشی از مبارزات اتحادیه‌های کارگری و جنبش‌های اجتماعی فعال در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود. شرکت‌های سرمایه‌داری از طریق روش‌هایی چون، تسریع اتوماسیون و توسعه سریع تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی به مقابله با بحران مدل تولید تیلوریستی رفتند. در این راستا، آن‌ها بر تولید انبوه کالاهای با کیفیت با هزینه کم و استفاده گسترده از تکنولوژی‌ها و اجرای کنترل سرمایه بر تولید، به جای استقلال نیروی کار و انسانی شدن کار، پای فشردند. اما این نوآوری‌ها مانع از کاهش کارایی سرمایه‌گذاری نشد. علت آن نیز هزینه‌های گسترده بابت طراحی و توسعه این سیستم‌های جدید و اشتغال تعداد زیادی از مهندسان و تکنسین‌های با حقوق و مزایای بالا بود (فیلیپس، ۱۳۸۶: ۸۹ - ۸۸).

۲-۴. بین‌المللی شدن تولید و شرکت‌های فراملی

به عقیده رابرت کاکس، نقطه آغاز هژمونی نولیبرال از اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی و بحران در سیستم دولت رفاه کینزی بود و ماحصل دو روند مشخص بود: بین‌المللی شدن تولید و بین‌المللی شدن دولت که در واقع ایجاد فرایند جهانی شدن بود (Van der pijkl, 2008: 41). بین‌المللی شدن تولید به معنای ادغام فرایندهای تولید در مقیاس فرامرزی است که طی آن مراحل متفاوت یک فرایند واحد در کشورهای گوناگون صورت می‌پذیرد. در حال حاضر، تولید بین‌المللی همان نقشی را در رابطه با ساختار دولت‌ها و نظم جهانی بازی می‌کند که در میان سده ۱۹ تولید صنعتی ملی و سرمایه تجاری ایفا می‌کرد (Cox, 2008).

98: 2008). صنایع درصدد برآمدند هزینه‌های دستمزد را از طریق سرمایه‌گذاری در مکان‌های با دستمزد پایین کاهش دهند. این فرایند بین‌المللی شدن برای فرار از نظام‌های ملی چانه‌زنی دستمزد طراحی شد. بین‌المللی شدن بیشتر تولید و نفوذ بین‌المللی سرمایه‌های ملی در صنعت، مالیه، خدمات و تجارت، استقلال اقتصادی ملی و حاکمیت ملی را کاهش داد (دانفورد، ۱۳۸۶: ۲۴۶ و ۲۴۷).

نیروی محرکه اساسی بین‌المللی شدن، فعالیت‌های شرکت‌های فراملی است که این شامل بین‌المللی شدن بازارها، منابع مالی، فعالیت‌های تحقیق و توسعه و مدیریت است. نگرى و هارت در خصوص کمپانی‌های فراملی معتقدند که آنان مستقیماً قلمروها و جمعیت‌ها را می‌سازند و شکل می‌دهند. آنان تمایل دارند دولت-ملت‌ها را به ابزار صرف برای ثبت جریان کالاها، پول و مردمانی کنند که به حرکت واداشته‌اند. شرکت‌های چندملیتی مستقیماً نیروی کار را در بازارهای گوناگون توزیع می‌کنند، منابع را تخصیص می‌دهند و از لحاظ سلسله‌مراتبی بخش‌های گوناگون تولید جهانی را سازمان می‌دهند. در واقع، جهانی شدن پیوند بین شرکت‌ها، ساختارهای تولیدی آن‌ها، توزیع ارزش افزوده و سرزمین‌های اصلی‌شان را تضعیف کرده است (کالینیکوس، ۲۰۰۱: ۸).

۲-۵. بین‌المللی شدن دولت

به عقیده رابرت کاکس قدرت هژمونیک ابتدا بایستی که درون جامعه ملی شکل بگیرد و بعد از این که قدرت هژمونی درون جامعه داخلی شکل گرفت و نهادینه شد، می‌تواند گسترش یابد و به عرصه بین‌المللی نیز ورود پیدا کند (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۳۰-۳۱). سه سطح قدرت دولت هژمون، توانایی مادی، اندیشه‌ها و نهادهاست. توانایی مادی، ذخایر، تجهیزات و ثروتی‌اند که می‌تواند به آن‌ها فرمان براند. اندیشه‌ها که شامل دیدگاه‌ها در خصوص مشروعیت مناسبات قدرت حاکم، معانی عدالت و خیر عمومی و غیره‌اند؛ نهادها نیز شیوه دوام بخشیدن به یک نظم خاص است. تحقق این سه سطح قدرت دولت هژمون منجر به بین‌المللی شدن دولت می‌شود (هنته، ۱۳۸۵: ۹-۸).

۲-۶. تقسیم جدید نیروی کار

تجدید ساختار وضعیت کار، اشتغال و دستمزد که حاصل می‌شود، تقسیم جدید نیروی کار در اقتصادهای توسعه یافته را ایجاد می‌کند. در رأس سلسله‌مراتب هرم کاری، یک بورژوازی مدرن قرار دارد که متشکل از مقامات اجرایی، مدیران و طبقات سرمایه‌داری

فراملی است. دو گروه در وسط هرم یافت می‌شوند: اول، گروهی از نیروی کار دارای امنیت شغلی متشکل از مدیران میانی، تکنیسین‌ها و کارمندان که شامل متخصصان مرفه‌اند. دوم، گروهی از کارگران اداری و یدی بخش خدمات که امنیت شغلی و حقوق کمی دارند. در قاعدهٔ هرم نیز گروهی هستند که از نیروی کار مستثنی شده‌اند. گروه اول، از جهانی شدن منتفع و گروه آخر بازندهٔ آن است (دانفورد، ۱۳۸۶: ۲۵۰).

۲-۷. فرسایش استقلال دولت-ملت‌ها

کاهش بهره‌وری، سود و سرمایه‌گذاری در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ مستلزم کاهش در نرخ رشد و ارزش افزوده بود. این کاهش، در اثر تعقیب سیاست‌های پولی محدودکننده و افزایش نرخ‌های بهره تقویت شده بود. با افزایش بیکاری و فقر، پیر شدن جمعیت و هزینهٔ در حال افزایش خدمات جمعی، فشار رقابتی بر نرخ‌های مالیات و فشار بر عواید مالی عمومی و هزینه‌های انتقالات اجتماعی به همراه افزایش هزینه‌های ثابت و کسری‌های بخش‌های عمومی اقتصادی و افزایش نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی فشار را بر دولت‌های رفاهی افزایش داد. در حالی که نرخ‌های بالاتر بهره، بدهی‌ها و هزینه‌های خدمات را افزایش داد، حکومت‌ها تشویق می‌شدند این روندهای نامطلوب را از طریق فروش دارایی‌ها جبران کنند. این محدودیت‌های قدرت‌مند مالی، ظرفیت حکومت‌ها را برای تأمین مالی خدمات عمومی کاهش داده و بحران دولت رفاه برای مدیریت نرخ بیکاری را توسعه داد. با افزایش بیکاری، مبنای مالیاتی محدودتر و هزینه‌های تأمین اجتماعی بیش‌تر گردید. نتیجه، فرسایش اصل بیمهٔ اجتماعی و کاهش ارزش واقعی مزایای رفاهی بود. جنبهٔ مهم این فرایند اصلاحات، افزایش نقش سازمان‌های غیردولتی است که برای ترمیم برخی از شکاف‌های موجود در نظم اجتماعی جای دولت را گرفته‌اند. نتیجه، گذار آرام به یک دولت اجتماعی نولیبرال بین‌المللی است که کارآفرینان اجتماعی، در آن‌ها مردم را به مثابه موکلان خود سازمان‌دهی می‌کنند و عرصهٔ عمل دولت‌ها را محدود می‌نمایند (دانفورد، ۱۳۸۶: ۲۵۴ - ۲۵۳).

۳. توسعهٔ مناسبات سرمایه‌دارانه در ایران

توسعهٔ مناسبات سرمایه‌داری در ایران، سه دورهٔ رشد اولیه در دوران پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۴)، رشد شتابان بعد از اصلاحات ارضی (۱۳۵۷-۱۳۴۲) و در نهایت دوره‌ی متأخر (۱۳۶۷ تا امروز) را شاهد بوده است. حاصل این تحولات، شکل‌گیری اقتصادی

سرمایه‌دارانه مبتنی بر گسترش مناسبات دستمزدی (کالایی‌شدن نیروی کار)، شکل‌گیری و بازشکل‌گیری طبقات سرمایه‌دار، گسترش مناسبات کالایی در عرصه‌های متعدد اجتماعی و در نهایت، کنترل سرمایه بر تولید، دولت و تمامی عرصه‌های حیات بشری است. در ادامه، سعی خواهد شد تا سازوکارهای این فرایند را در دوره سوم یعنی از ۱۳۶۷ به بعد بررسی کنیم.

۳-۱. کارکرد دولت‌های پس از جنگ

در مناسبات میان سرمایه و نیروی کار، دولت هم در مقام تنظیم‌کننده قواعد بازی و هم در مقام مدیر صحنه بازی‌ای نابرابر به نفع سرمایه عمل می‌کند. زندگی اقتصادی در ایران بعد از جنگ به طرزی گسترده به دست دولت اما به سرکردگی فکری اقتصاددانان نولیبرال در معرض تهاجم پروژه بازاری کردن جامعه قرار گرفت. دولت کوشید منطق بازار را بیش از پیش بر زندگی اقتصادی حاکم گرداند و قلمروهای هر چه گسترده‌تری از زندگی اقتصادی را کالایی کند (مالجو، ۱۳۸۶: ۳۰). در ایران، سیاست‌های تعدیل ساختاری (متعلق به دولت‌های هاشمی و خاتمی) و ادامه آن در دولت احمدی‌نژاد (سیاست‌های حذف یارانه‌ها) در واقع از اختراعات دولت تاجر به اضافه شرکای جهانی‌اش بود (رنانی، ۱۳۸۸: ۴۵).

در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، حرکت در جهت گسترش و تحکیم شیوه نولیبرالی انباشت سرمایه در سویه‌های متعددی دنبال شد. از همان سال ۱۳۶۹ آزادسازی تدریجی نرخ ارز آغاز شد. آزادسازی تدریجی قیمت‌ها، آغاز خصوصی‌سازی، راه‌اندازی بورس اوراق بهادار، عقب‌راندن نیروی کار با تضعیف حقوقی و اقتصادی آن و ایجاد بستر مناسب برای سرمایه‌گذاری خارجی، از دیگر اقدامات دولت وقت بود. از سال ۱۳۶۹، این سازمان برنامه و بودجه بود که مجری سیاست‌های تعدیل در اقتصاد ایران شد (بهداد و نعمانی، ۱۳۸۷: ۹۳). سیاست آزادسازی تدریجی نرخ ارز از سال ۱۳۶۹ آغاز شد، اما در همان سال‌های نخست مشخص شد که سیاست موقتی نیست و در پایان سال ۱۳۷۱ تراز بازرگانی تجاری با هشت میلیارد دلار کسری مواجه شد. با این حال، دولت عقب‌نشینی نکرد و این سیاست‌ها را ادامه داد. در سال ۱۳۷۱ با ۱۸ میلیارد دلار کل درآمد ارزی، واردات به ۲۹ میلیارد دلار بالغ شد. در نتیجه این شوک، نرخ تورم در سال ۱۳۷۴ به ۴۹.۵ درصد رسید، بدهی‌های خارجی تا ۳۴ میلیارد دلار افزایش یافت و واردات تا ۲۲.۵ میلیارد دلار بالا رفت.

بستر حقوقی این خصوصی سازی‌ها، تفسیر اصول ۱۲۴ و ۱۳۸ قانون اساسی توسط هیئت وزیران بود که برنامه‌ای را برای فروش سهام کارخانجات دولتی و واگذاری آن‌ها به بخش خصوصی تنظیم کرد و به مرحله اجرا درآورد و هر ساله در سند بودجه سالیانه نیز درآمدی را از بابت فروش واحدهای مزبور منظور می‌نمود. هم‌چنین، محتوای قانونی برنامه و اظهارات رسمی طراحان برنامه اول و دوم توسعه نشان می‌دهد که رویکرد تعدیل، سهم بالایی در تدوین این برنامه‌ها داشته‌است. پس از اتمام برنامه‌های اول و دوم توسعه، یکی از بارزترین نمادهای برنامه سوم، جهت‌گیری آن در قالب برنامه‌های تعدیل ساختاری و آزادسازی بود (دادگر، ۱۳۷۸: ۵۶). در برنامه سوم توسعه کشور، روند خصوصی سازی بسیار سریع‌تر، گسترده‌تر و فراگیرتر از حد انتظار پیش‌بینی شده بود (به‌کیش، ۱۳۸۴: ۱۲۴). در مجموع، دور اول برنامه های تعدیل ساختاری با ایدئولوژی نولیبرالیسم، نتایج ویران‌گری در پی داشت و با تورم ۴۹.۵ درصدی، عملاً ۷۹ درصد جمعیت ایران را به زیر خط فقر برد و آثار منفی این تورم نصیب ۹۷ درصد مردم شد و آثار مثبت آن که افزایش سرمایه و درآمد بود تنها ۳ درصد مردم مرفه را فرا گرفت. فقر و نابرابری تشدید شد و در مقابل حرکت به سمت اقتصاد بازار (لیبرالیسم اقتصادی) با ایدئولوژی نولیبرالی با قدرت روزافزونی پی گرفته شد (مرتضوی، ۱۳۷۷: ۵۸).

برنامه اقتصادی محمد خاتمی ادامه و گسترش لیبرالیسم اقتصادی بود. در قانون برنامه سوم توسعه نسبت به دو برنامه قبلی، توجه بسیار زیادی به موضوع کاهش تصدی دولت، سامان‌دهی شرکت‌های دولتی و خصوصی سازی شد (پاکدامن، ۱۳۸۸: ۹۴). تصویب و اجرای قانون سرمایه‌گذاری خارجی (که باعث افزایش ۴،۱ میلیارد دلاری سرمایه‌گذاری خارجی شد)، ایجاد بانک‌های خصوصی و ایجاد بیمه‌های خصوصی از دیگر اقدامات اقتصادی دولت خاتمی بود (پژویان، ۱۳۸۷: ۱۸۵). دولت همزمان که تمام تلاش‌اش را برای رفع موانع پیوستن به سازمان تجارت جهانی می‌کرد (و سرانجام در سال ۱۳۸۴ توانست به عنوان عضو ناظر پذیرفته شود)، پروژه انعطاف پذیر کردن بازار کار (یعنی هرچه بیش‌تر به دست نیروهای بازار سپردن دستمزدها، پیشگیری حقوقی امکان ایجاد تشکلهای صنفی کارگری و مطیع کردن طبقه کارگر به فرامین نهادهای صنفی کارفرمایی) را هم دنبال می‌کرد. اصلاح‌طلبان صحنه سیاسی را با تورمی ۱۵ درصدی و اقتصادی واردات محور (حجم کل واردات در سال ۸۳ برابر ۳۵،۲۲ میلیارد دلار بود، در حالی مقدار صادرات معادل ۶۸ میلیارد دلار بود) و نقدینگی‌ای تقریباً سه‌برابر شده ترک کردند (آمارها برگرفته از بانک مرکزی و اتاق بازرگانی و صنایع و معادن).

در دولت نهم و دهم، فراهم آوردن زمینه‌های حقوقی انعطاف پذیرتر کردن بازار کار که در برنامه چهارم توسعه آمده، با شدت بیشتری دنبال شد؛ از جمله بند هـ ماده ۱۰۱ برنامه چهارم توسعه مصوب ۱۱/۰۶/۸۳ بر اصلاح و بازنگری قوانین و مقررات تأمین اجتماعی و روابط کار، تغییر در قوانین تأمین اجتماعی و روابط کار براساس سازوکار سه‌جانبه «دولت، کارگر و کارفرما»، به‌منظور تعامل و انعطاف بیش‌تر در بازار کار تأکید می‌کند. هدف از انعطاف‌پذیرتر کردن بازار کار، تحمیل دستمزدهای ارزان‌تر به کارگران برای کسب ارزش افزوده بیش‌تر و ایجاد مزیت برای سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی است (یاسایی و باسامی، ۱۳۹۲: ۴). به گفته رحیم احمدوند، رییس سازمان خصوصی‌سازی، «۹۸ درصد کل واگذاری‌ها در دوره احمدی نژاد انجام شد» (به نقل از روزنامه ایران، ۲۶ شهریور ۹۱) هدف‌مندی یارانه‌ها (حذف سوبسیدها) یکی از بخش‌های طرح تحول اقتصادی بود که از آذر ۱۳۸۹ به دستور رییس‌جمهور اجرا شد. اصلاح و شفاف‌سازی قیمت‌ها، تحقق عدالت اجتماعی و کاهش هزینه‌های دولت به‌عنوان اهداف عمده اجرای این طرح عنوان شدند. «دولت با اجرای این طرح به دنبال آن بود که با تغییر سریع قیمت‌ها و به عبارتی شوک قیمتی (روش شوک درمانی)، قیمت‌ها را اصلاح کند» (روزنامه اعتماد، ۱۸ فروردین ۹۲).

در پی حذف یارانه‌ها، نرخ تورم در آبان ماه همان سال به ۳۶٫۸ درصد رسید. دولت با حذف یارانه‌ها در حالی که جامعه را به وضعیت جدید عادت می‌داد، با پرداخت‌های نقدی پشتیبانی آن بخش‌هایی از جامعه (به‌خصوص تهی‌دستان) را که در نتیجه سیاست‌های اقتصادی لیبرالی در دولت‌های پیشین آسیب دیده بودند، به دست می‌آورد. تهی‌دستانی که تا پیش از این سهمی از درآمدهای دولت نداشتند، از این پس دارای نوعی رابطه اقتصادی با دولت شدند. در شرایطی که تولید داخلی ضعیف است، و نظارت و برنامه‌ریزی مناسبی برای واردات وجود ندارد، فعالیت اقتصادی حول واردات می‌تواند منبع ایجاد رانت و درآمدهای کلان یک‌شبه شود. اما به‌رغم این که دولت نهم و دهم یکی از مأموریت‌های خود را مبارزه با فساد اقتصادی عنوان کرده بود، عملاً واردات را حتی در مورد کالاهایی که واردات آن‌ها به‌هیچ‌وجه توجیه اقتصادی نداشت، مانند شکر، سیمان، چای، برنج و... گسترش داد. بر اساس آمار، فقط در دولت نهم در سال‌های ۸۴ تا ۸۷ مقدار واردات کالا و خدمات ۲۶۸ میلیارد دلار بوده است. برای مقایسه، در دوره هشت‌ساله‌ی ریاست جمهوری محمد خاتمی، در مجموع ۱۶۶٫۵ میلیارد دلار واردات داشته‌ایم. (آمارها برگرفته از بانک مرکزی، ۱۳۸۸).

این تضاد درونی در برنامه‌ها و سیاست‌های دولت نهم و دهم به روشنی دیده می‌شود: رسیدن به عدالت اجتماعی از مسیر اقتصاد بازار (لیبرالیسم اقتصادی)، فروش پرشتاب دارایی‌های عمومی به بخش خصوصی به‌رغم اعلام وفاداری به آرمان‌های اقتصادی انقلاب، اجرای برنامه‌های اجماع واشنگتنی (نولیبرالی) و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی علی‌رغم موضع‌گیری‌های ضدامپریالیستی در سیاست خارجی و... باری، تشدید برنامه‌های نولیبرالی زمینه‌ای را فراهم کرد که در آن برخی توانستند به برکت شوک ارزی، منافع اقتصادی کلانی صاحب شوند. این بورژوازی جدید ترکیبی از بورژوازی مالی و بورژوازی تجاری جدید است (احمدی و مهرگان، ۱۳۸۴: ۲۱۸).

۲-۳. سازوکارهای انباشت سرمایه در ایران بعد از انقلاب

۱-۲-۳. انباشت به سبب سلب مالکیت

منظور، تحریک انباشت سرمایه برای ایجاد رانت‌های انحصاری به منظور ایجاد فرصت‌های سودآور سرمایه‌گذاری، عمدتاً برای بورژوازی مستغلات و به تدریج بورژوازی مالی (که به تدریج در اقتصاد سیاسی ایران دست بالا را پیدا می‌کند) است. در این جا، به مجموعه سیاست‌ها در عرصه‌های مدیریت شهری که باعث تحریک انباشت سرمایه شده است، اشاره می‌کنیم؛ ولی انباشت سرمایه، برندگان و بازندگان دارد. برندگان انباشت سرمایه در فضاهای شهری کم و بیش مشخص‌اند و شامل قشر معدودی است که از رانت‌های شهری بهره‌مند شدند، بورژوازی مستغلات، بورژوازی مالی و جز آن. در حقیقت سلب مالکیت‌کنندگان برندگان این پروژه هستند.

۱-۲-۳-۱. تبدیل زمین‌های مشاع و تبدیل باغات تهران به فضاهای ساخت و ساز

در یک برآورد رقمی، حدود چهار هزار هکتار از باغات زیر ساخت و ساز رفت. بسیاری از این زمین‌ها مشاع و متعلق به تمامی شهروندان و مردم بود؛ اما این زمین‌ها به پروژه‌های سودآور شهری اختصاص پیدا کرد، چراکه علی‌الاصول مدیران شهری تهران و سایر کلان‌شهرهای ایران مأموریت خود را در قالب ایجاد حداکثر سود و تحریک انباشت سرمایه تعریف کرده‌اند.

۲-۳-۱-۲. تراکم‌فروشی

تراکم‌فروشی نوعی انباشت سرمایه از طریق سلب مالکیت است. در این مورد، افق

دید شما به فروش می‌رود. افق دید هم یک مشاع همگانی است. در تهران و کلان‌شهرهای ایران، آسمان از آن بورژوازی مستغلات است و مدیران شهری، آسمان را هم می‌توانند برای به حداکثر رساندن سود این گروه‌ها دست‌کاری کنند (صداقت، ۱۳۹۴: ۹ و ۱۰).

۳-۲-۱-۳. بهنشین‌گرایی^۳

در آن دسته از فضاهای شهری که بنا به دلایلی مستعد رشد قیمت و مستعد ثروت‌مندنشینی بود، اما در تملک فقرا قرار داشت با اعمال مجموعه سیاست‌هایی این املاک از افرادی که به صورت سنتی در آن ساکن بودند خریداری و این محله‌ها به تدریج به مناطق اعیان‌نشین تبدیل شد. در روستاهای شمیرانات، مناطق نیاوران، جماران، چیدرز، و وقتی به پایین‌تر بیاییم تحولی که در مناطق اطراف دانشگاه الزهرا رخ داد، حاصل فرایند بهنشین‌گرایی است. نوعی انباشت سرمایه هم به این صورت رخ داد (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۰۰ - ۱۹۹).

۳-۲-۲. توسعه ناموزون بخش مالی در قیاس با بخش‌های دیگر اقتصاد

منظور از مالی‌گرایی به طور ساده تغییر نقطه ثقل اقتصاد از بخش واقعی تولیدکننده کالاها و خدمات به بخش مالی اقتصاد است (بلامی فاستر، ۱۳۹۲: ۸۵). بخش مالی در اقتصاد ایران در دو بخش رسمی و غیررسمی اقتصاد فعالیت دارد. بخشی از سرمایه مالی در قالب بنگاه‌هایی فعالیت دارد که زیر نظر نهادهای ناظر بر بازار پول (بانک مرکزی)، بازار سرمایه (بورس و اوراق بهادار) و بازار بیمه (بیمه مرکزی) فعالیت دارند و به موازات آن بخش کماکان مهمی از مؤسسات مالی از دامنه نظارت نهادهای سه‌گانه بالا خارج است. براساس آمار رسمی، بیش از هفت هزار مؤسسه مالی در کشور فعال‌اند (گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۵). ۵۷ درصد دارایی و ۲۵.۵ درصد فروش ۱۰۰ شرکت برتر ایران مربوط به گروه بانک‌ها و مؤسسات اعتباری بوده است. در میان ۵۰ شرکت برتر در اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۳ حدود ۲۰ شرکت در بخش مالی اقتصاد فعال‌اند و ۲۱ شرکت از ۵۰ شرکت برتر ایران هلدینگ‌هایی هستند که بخش مهمی از دارایی آن‌ها دارایی‌های مالی است. مؤسسات بزرگ مالی و بانک‌ها از زمره سهام‌داران عمده بسیاری از شرکت‌های برتر اقتصادی در ایران هستند. علاوه بر این، بخش اعظم ۵۰ شرکت برتر اقتصادی شرکت‌هایی هستند که در یکی از بازارهای بورس اوراق بهادار (بازار اصلی یا فرابورس) پذیرفته شده‌اند، یعنی به تدریج در شرف

گذار از روش تأمین مالی متکی به بانک به روش تأمین مالی متکی به اوراق بهادار هستند (آمارها برگرفته از گزارش سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۹۵). هم‌چنین شاخص بورس از سال ۱۳۷۰ تا امروز ۷۶۰ برابر شده است و ارزش آن به بیش از ۳۲۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. نسبت افزایش تولید ناخالص داخلی در طی این مدت، بسیار کم‌تر بوده است. طی همین دوره، ارزش افزوده واسطه‌گری‌های مالی حدود ۳۸۹ برابر شده است.

در همین راستا، باید بر رانت‌های حوزه بازارهای مالی، که شامل برخورداری از رانت دسترسی به آن دسته از اطلاعات کمیاب و اطلاعات درونی اشاره کرد که در مبادرت به فعالیت‌هایی چون معامله اراضی و احداث بناها در مکان‌هایی خاص و خرید یا فروش دارایی‌ها در انواع بازارهای سرمایه، از قبیل بازار ارز و سهام و مسکن و منافع مادی حاصل از سفته‌بازی و سوداگری در انواع بازارهای سرمایه و بازار کالاها مطرح می‌گردد.

۳-۲-۳. انباشت به مدد خصوصی سازی و کوچک سازی دولت پس از جنگ

خصوصی سازی دارایی‌های دولتی و واگذاری ثروت همگانی به افراد حقیقی و حقوقی غیردولتی. از زمانی که برای اولین بار زمینه اجرایی خصوصی سازی در ایران به سال ۱۳۷۰ مهیا شد، تا پایان سال ۱۳۹۰ ارزش اسمی ثروت انتقال یافته از بخش دولتی به هویت‌های حقیقی یا حقوقی غیردولتی معادل با تقریباً ۱۰۰۰ تریلیون ریال بود (اتاق بازرگانی ایران، ۱۳۹۱: ۱۰). مهم‌ترین برنده خصوصی سازی‌های گسترده طی حاکمیت دولت‌های نهم و دهم، در حقیقت بخش عمومی غیردولتی، نهادهای نظامی و انتظامی، بنیادهای عام المنفعه مذهبی و فرهنگی و علمی، و نهادهای حکومتی و انقلابی بودند. از باب نمونه، حدود ۴۷ درصد از واگذاری‌هایی که به شیوه رد دیون در دهه هشتاد به عمل آمد، به این مجموعه‌ها تعلق یافت. بخش قریب به اتفاق این دسته از موجودیت‌های اقتصادی کاملاً به کلیت هسته سخت قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران تعلق دارند. هم‌چنین، فروش ۲۵ هزار میلیارد تومان سهام شرکت‌های دولتی در سال ۱۳۹۲ به تأیید نهایی مجلس رسید (سیف، ۲۰۱۳: ۸).

بر اساس لایحه بودجه سال ۱۳۹۳ کل کشور، ۱۴۰ شرکت بزرگ دولتی در فهرست واگذاری قرار گرفته که ارزش اسمی‌شان معادل با ۱۵۰۰۰۰ میلیارد ریال خواهد بود. درعین حال، زمزمه‌های فراوانی درباره خصوصی سازی صندوق‌های بازنشستگی شنیده می‌شود، کما این که مشاور وزیر راه و مسکن و شهرسازی در سرمقاله یکی از روزنامه‌ها از «خصوصی سازی مالکیت و مدیریت صندوق‌های بازنشستگی» عمیقاً دفاع کرد (عبده تبریزی، ۱۳۹۲: ۴).

۳-۲-۴. مصادره‌های پس از انقلاب اسلامی

این مورد شامل واگذاری بخش نامعلومی از اموال مصادره‌شده به دست حکومت انقلابی، تقریباً در همان دهه اول انقلاب به افراد حقیقی یا حقوقی خصوصی می‌شود. برای نمونه، در سال ۱۳۶۸ بنیاد مستضعفان بیش از ۸۰۰ شرکت مصادره‌ای را دارا بود که مهم‌ترین این شرکت‌ها شامل: شرکت سیمان تهران، شرکت نفت بهران، شرکت زمزم، شرکت آزادراه تهران-شمال و... می‌شود. این بنیاد در کنار بنیاد شهید، بنیاد جانبازان، ستاد اجرای فرمان امام، کمیته امداد و آستان قدس رضوی، خارج از سیستم دولتی بوده و بخش بزرگی از اقتصاد ایران را در اختیار دارند. این نهادها از شمول بازرسی و حسابرسی دیوان محاسبات کشور و دولت مستثنی بوده و تا مدت‌های زیادی از پرداخت مالیات معاف و اطلاعاتی از ارزش اقتصادی فعالیت‌های آن‌ها منتشر نشده است (سایت دیده بان، ۱۷/۶/۹۳)

۳-۲-۵. رانت شبکه‌های بازرگانی داخلی و خارجی در دوران جنگ

بدین معنا که رانت حاصل از شبکه توزیع بازرگانی داخلی، خصوصاً در دوران جنگ که هم بخشی از نیازهای شهروندان را در طول جنگ تأمین می‌کرد و هم نیازهای نیروی انسانی مورد استفاده در ماشین جنگی را برآورده می‌ساخت. رانت شبکه توزیع بازرگانی خارجی که هم در خلال جنگ و هم بعدها به مدد نظام واردات و امتیازهای ویژه حاصل می‌شد و اعتباراتی که دولت از طریق یارانه‌های گمرکی به بخش صنعتی و خدماتی تخصیص می‌داد، بعد از انقلاب و در طول جنگ از روندی افزایشی برخوردار بود و از حدود ۶۵/۸ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ به ۱۲۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۵ رسید (دژپسند و رئوفی، ۱۳۸۷: ۱۷۳). در حالی که در سال ۱۳۵۶ سهم بخش خصوصی و دولتی از واردات کالا، به ترتیب ۴۷/۶ و ۵۲/۴ درصد بود؛ در سال ۱۳۵۹ این سهم به ۶۸/۷ و ۳۱/۱۳ درصد و در سال ۱۳۶۲ به ۳۹ و ۶۱ درصد از کل واردات کشور رسید. در هیچ مقطعی، سهم بخش خصوصی در تجارت خارجی چنین گسترده نبوده است (آمارها برگرفته از ترازنامه بانک مرکزی از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸).

۳-۲-۶. رانت‌های اعتباری شبکه بانکی

این رانت از طریق رانت دریافت اعتبار در مقیاس‌های کلان از شبکه بانکی یا بدون ضمانت‌های لازم یا با نرخ‌های بهره کم‌تر از معمول و یا گاه نیز نهایتاً بدون پرداخت دیون محقق گردید. برخورداری اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی از امتیاز تأسیس بانک و سایر مؤسسه‌های مالی و اعتباری و از این‌رو امکان خلق نقدینگی بدون نظارت‌های لازم یا کافی به

دست بانک مرکزی بود. طبقات فرودست تر اجتماعی هم از ظرفیت‌های نقدینگی زای بازارهای پولی و بنابراین تورم حاصله، بیش‌ترین زیان‌ها را متحمل می‌شوند و هم کم‌ترین دسترسی را به تسهیلات شبکه بانکی دارند. الگوی توزیع تسهیلات بانکی میان طبقات گوناگون اجتماعی همواره عمیقاً نابرابر بوده است. منطق حاکم بر این الگوی نابرابر از پروژه هر چه کالایی ترسازای پول و اعتبار نشأت می‌گیرد، چندان که قواعد حاکم بر دریافت تسهیلات بانکی حکم می‌کنند که میزان برخورداری از چنین تسهیلاتی با قدرت خرید افراد رابطه مستقیم داشته باشد. چنین منطقی اصولاً پیش از دولت یازدهم به تمامی شکل گرفته بود. دولت یازدهم نیز با تقویت همین منطق کماکان بازتولید‌کننده همین الگوی نابرابر خواهد بود (مالجو، ۱۳۹۴: ۷).

از باب نمونه، در پی انتشار اخباری در برخی رسانه‌ها مبنی بر این که ۸۰ درصد از معوقات بانکی فقط به ۳۰ نفر در کل کشور اختصاص دارد (پایگاه خبری افتاب، دی ماه ۱۳۹۲)، بانک مرکزی در ۳۰ دی ماه ۱۳۹۲ اطلاعیه‌ای صادر کرد که رگه‌هایی از الگوی نابرابر توزیع تسهیلات بانکی را فاش می‌کرد. بر طبق گزارش روابط عمومی بانک مرکزی، اولاً، کل تسهیلات، اعم از جاری و غیرجاری، تقریباً مبلغ ۵۲۳۳ هزار میلیارد ریال و تسهیلات غیرجاری ۸۰۷ هزار میلیارد ریال و نسبت تسهیلات غیرجاری به کل تسهیلات تقریباً ۱۵ درصد بوده است؛ ثانیاً، ۶۱ پرونده دارای بدهی بالای ۱۰۰۰ میلیارد ریال بوده‌اند که مبلغ کل تسهیلات غیرجاری‌شان به میزان تقریباً ۱۵۲ هزار میلیارد ریال، یعنی تقریباً ۱۹ درصد کل مطالبات غیرجاری شبکه بانکی بوده است؛ و ثالثاً، ۱۱۲ پرونده دارای بدهی بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد ریال بوده‌اند که مبلغ کل تسهیلات غیرجاری‌شان به میزان تقریباً ۷۷ هزار میلیارد ریال یعنی حدود ۱۰ درصد کل مطالبات غیرجاری شبکه بانکی بوده است. بنابراین، طبق گزارش بانک مرکزی، حدود ۲۹ درصد از کل مطالبات غیرجاری شبکه بانکی، فقط به ۱۷۳ شخص حقیقی یا حقوقی در کل کشور مربوط می‌شود (آمارها بر گرفته از وبسایت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران).

۷-۲-۳. رانت‌های حوزه مالیاتی و گمرکی

تا جایی که به سیاست‌های مالیاتی برمی‌گردد، برخی هویت‌های اقتصادی در اقتصاد ایران وجود دارند که علی‌رغم استفاده گسترده از امکانات محلی و ملی، هرگز متناسباً به دولت مالیات نمی‌پرداخته‌اند. بر طبق اطلاعات منتشره از سوی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، در آخرین ماهی که درآمد مالیاتی نهادها و بنیادهای انقلاب اسلامی،

یعنی آبان ماه ۱۳۹۵ منتشر شده است، این نهادها در ۸ ماه ابتدایی سال ۹۵، از ۷۰ میلیارد تومان مالیات مصوب خود، فقط ۱۰ میلیارد تومان آن، یعنی ۱۵ درصد از مالیات مصوب خود را پرداخت کردند. همچنین، مالیات‌ستانی از نهادها و بنیادهای انقلاب اسلامی در ۸ ماهه نخست سال ۱۳۹۵، حدود ۱۰۰ درصد نسبت به دو سال گذشته کمتر شده است (خبرگزاری ایسنا، ۳۰ بهمن ۱۳۹۵).

۳-۳. روابط نیروی کار و سرمایه

در این بخش، به مجموعه روابطی می‌پردازیم که هدف نهایی آن پروژه کالایی‌سازی و ارزان‌سازی نیروی کار بوده، روابطی که درصدد کاهش قدرت چانه‌زنی صاحبان نیروی کار در برابر اقلیت برخوردار است که صاحبان نیروی کار را در فعالیت‌های اقتصادی به استخدام درمی‌آورند (مالجو، ۱۳۹۱: ۱۲). برخی از سازوکارهایی که مناسبات طبقاتی را به نفع طبقه سرمایه‌دار و به زیان کارگر رقم زده‌اند، به شرح زیر است:

۳-۳-۱. تضعیف توان چانه‌زنی کارگران در بازار کار

قانون کار فعلی در آبان ماه ۱۳۶۹ توسط «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تصویب شد. تبصره یکم از ماده ۷ این قانون، و به‌ویژه استفسارهای بعدی آن، به کار گماردن کارگران با قراردادهای موقت کار را در کارهایی با ماهیت دائمی و مستمر رسمیت داده است. پدیده قراردادهای موقت و موقتی کردن کار و کارگران، کشف سرمایه‌داری جهانی در اواخر دهه هفتم قرن بیستم است (فرج‌الهی، ۱۳۹۵: ۵). در مقطع پایان جنگ هشت ساله فقط حدوداً شش درصد از صاحبان نیروی کار دارای قرارداد موقت با کارفرمایان دولتی و خصوصی بودند. امروز، در حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد از صاحبان نیروی کار در بخش‌های دولتی و خصوصی دچار قرارداد موقت و نابرخوردار از امنیت شغلی هستند. ناامنی گسترده شغلی مهم‌ترین عامل در تضعیف توان چانه‌زنی کارگران در بازار کار طی سال‌های پس از جنگ بوده است.

۳-۳-۲. قطع رابطه حقوقی کارفرمای دولتی یا خصوصی با بخش‌هایی از کارگران

این مهم به مدد ظهور شرکت‌های پیمان‌کاری تأمین نیروی انسانی به منزله نهادی برای به کارگماری نیروی کار مورد استفاده در بخش‌های گوناگون دولتی به وقوع پیوست. شرکت‌های تأمین نیروی انسانی در نیمه اول دهه هفتاد خورشیدی متولد شدند،

اما در دوران اصلاحات به رشدی قارچ‌گونه دست یافتند. کارکرد این شرکت‌ها نه تولیدی یا اجرایی، بلکه فقط استخدام نیروی کار به نمایندگی از بخش‌های دولتی یا خصوصی یا شبه دولتی است. این شرکت‌ها به نمایندگی از کارفرماهای اصلی به تدارک بهترین نوع قرارداد کاری به نفع کارفرمایان و به زیان کارگران مبادرت ورزند. کارگران در خیلی از موارد اصلاً با شرکت‌های تأمین نیروی انسانی مناسبات رودرویی ندارند و قراردادشان را نیز عملاً با خود کارفرمای اصلی منعقد می‌کنند، اما طرف حساب‌شان به لحاظ حقوقی همین شرکت‌های تأمین نیروی انسانی هستند و اگر کار به اختلاف نظر برسد، مسئولیت نه با کارفرمای اصلی، بلکه با این شرکت‌هاست که با وزارت کار و قضات دادگاه‌ها بهترین ارتباطات را دارند. در این میان، البته نقش آفرینی شرکت‌های تأمین نیروی انسانی کاملاً به زیان رده‌های گوناگون صاحبان نیروی کار است.

۳-۳-۳. قطع حمایت قانونی از بخش‌های وسیعی از کارگران در مناسبات میان کارفرما و کارگر

قطع حمایت قانونی از بخش‌های وسیعی از کارگران در مناسبات میان کارفرما و کارگر با تصویب «قانون معافیت کارگاه‌ها و مشاغل دارای پنج نفر و کم‌تر از شمول قانون کار» توسط مجلس ششم در سال ۱۳۷۸ و «آیین‌نامه معافیت کارگاه‌های کوچک دارای کم‌تر از ده نفر کارگر از شمول برخی از مقررات قانون کار» در دی ماه سال ۱۳۸۱ برای سه سال به تصویب رسید و در سال ۱۳۸۴ مجدداً تمدید شد. این نوع قوانین مصوب عملاً زمینه‌های ناب‌خورداری بخش‌هایی از کم‌بنیه‌ترین نیروهای کارگری از مزایای قانون کار را فراهم کردند (مالجو، ۱۳۹۲: ۱۲۰۱). علاوه بر این، می‌توان به دو بند ماده ۲۱ قانون کار در خصوص خاتمه کار اشاره داشت؛ الف) کاهش تولید و تغییرات ساختاری که در اثر شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و لزوم تغییرات گسترده در فناوری با تأیید هیئتی مرکب از نمایندگان دولتی، کارفرمایی و کارگری؛ ب) کاهش توان جسمی کارگر که موجب رکود در تولید شود. بدین ترتیب، با افزودن این دو بند به ماده ۲۱، دست کارفرما باز گذاشته می‌شود تا با تأیید هیأت مزبور، هر تعداد از کارگران را که خواست اخراج کند (سپهری، ۱۳۸۱: ۲۶).

۳-۳-۴. استمرار حضور موانع تضعیف‌کننده توان تشکیلاتی کارگران

در شهریور ۱۳۵۹ مجلس، قانون شوراهای اسلامی کارخانجات را از تصویب گذراند. طبق این قانون، شوراها که نمایندگان‌شان با نظارت وزارت کار و امور اجتماعی برگزیده می‌شدند،

تېنجا جنبه مشورتي و وظيفه همكاري با مديران كارخانجات را برعهده داشتند (رهنما، ۱۳۹۱: ۲۳). از منظر حقوقی، كارگران شاغل طبق قانون كار مصوب سال ۱۳۶۹ برای تشكيل يابی می توانستند يا شورای اسلامی كار يا انجمن صنفی يا نماينده كارگری داشته باشند، اما این هر سه به لحاظ حقوقی عمیقاً زیر نفوذ كارفرمایان و دولت بوده‌اند (مالجو، ۱۳۹۳: ۹). هر گونه تلاش برای تأسیس و راه‌اندازی اتحادیه‌های مستقل كارگری در دهه‌های اخیر با مخالفت بنيادی مقامات سیاسی و اجرایی روبه‌رو شده است. بارزترین و جدیدترین نمونه در این زمینه، مساعی اتوبوس‌رانان شركت واحد بود که در سال ۱۳۸۴ برای راه‌اندازی مجدد سندیکای مستقل خویش به جد کوشیدند، اما بعد از رویارویی‌های گسترده و طولانی با مأموران نظامی و امنیتی به توفیق عملی چندانی دست نیافتند (Maljoo, 2006: 249).

۳-۳-۵. عقب‌نشینی دولت در تأمین بخشی از نیازهای حیاتی خانواده‌های كارگری

این مهم به مدد کاستن از نقش دولت در امور تصدی‌های اجتماعی، فرهنگی، خدماتی (اموری چون تربیت بدنی، توان‌بخشی، نگهداری از سالمندان و معلولان و کودکان بی‌سرپرست، مراکز فرهنگی و هنری، خدمات شهری و روستایی، مراکز آموزش عمومی و فنی و حرفه‌ای و غیره) و واگذاری‌شان به بخش خصوصی در دوره شانزده ساله پس از جنگ به وقوع پیوست. از این‌رو، قلمروهایی چون آموزش (دانشگاه‌ها و مدارس)، سلامت (بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی و مراکز توان‌بخشی)، بیمه و تأمین اجتماعی (شركت‌های بیمه)، اوقات فراغت (مراکز تفریحی و فرهنگی) و غیره، جملگی از این رهگذر بیش از پیش در معرض کالایی‌سازی قرار گرفتند و به‌رغم افزایش احتمالی کمیت و کیفیت تولیدشان در چارچوب نهاد بازار، به مراتب بیش از گذشته از دامنه دسترسی طبقات اجتماعی فرودست‌تر و از جمله طبقه کارگر دور شدند.

۳-۳-۶. ناکارآمدی صندوق‌های تأمین اجتماعی و سایر صندوق‌های بازنشستگی در تأمین شایسته معیشت انواع بازنشستگان

و از این‌رو محرومیت بخش‌هایی از جمعیت غیرفعال از حمایت اجتماعی نهادهایی از این دست؛ به گونه‌ای که درصد بالایی از بازنشستگان گرچه ظاهراً از بازار نیروی كار خارج می‌شوند، اما واقعاً با شدت و حدت بیش‌تری ناخواسته به بخش‌های گوناگون بازار كار گسیل می‌یابند (صداقت، ۱۳۹۵: ۸).

نتیجه‌گیری

گسترش مناسبات سرمایه‌داری به تمام عرصه‌های حیات بشری و اشغال تمام عرصه‌های زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... توسط سرمایه، پس از تحولات دهه ۱۹۷۰ در نظام اقتصاد سیاسی جهانی (بین‌المللی شدن تولید و ظهور شرکت‌های فراملی، بین‌المللی شدن دولت، جهانی شدن مالی، فرسایش استقلال دولت‌ها و افزایش فردگرایی، تقسیم جدید نیروی کار، افول رشد بهره‌وری و کارآمدی سرمایه) نمایان شد. این مهم بیش از همه، مرهون این عامل است که سازوکارهای انباشت سرمایه دیگر وابسته به نیروی کار و تولید نبود. از این به بعد و در عصر سرمایه‌داری مالی، عمده انباشت از طریق بازارهای مالی و به شکل نوسانات ارزش سهام و سفته‌بازی صورت می‌پذیرد.

در واقع سرمایه خود را از شر آنتاگونیسم‌های نیروی کار، تولید و ... راحت ساخته بود. گسترش سرمایه فرامرزی و ظهور کمپانی‌های فراملی به خصوص از دهه ۱۹۷۰ به بعد، به در هم شکستن امر ملی و بین‌المللی و کنترل سرمایه بر امر تولید، به در هم شکستن دوگانه‌انگاری‌های رایج میان اقتصاد و سیاست منجر شد. مکتب اتونومیسم تأکید خود را بر مقوله کار می‌گذارد و کار را ابزاری جهت سلطه سرمایه در عصر کنونی می‌بیند، کاری که تمام اوقات زندگی افراد را اشغال می‌کند. آنتاگونیسم مسایل کار، جنسیت، تفاوت نژادی، گرایش‌های جنسی و ... همگی با قاعده حذف کنار گذاشته شده‌اند. این بدان معناست که ماهیت کار از عاملی آنتاگونیکی (ستیزه‌جو) در مقابل سرمایه، به ابزاری در مسیر تحقق سلطه سرمایه بدل گردیده است.

در توضیح مناسبات سرمایه‌داری در ایران معاصر نیز باید گفت که ظهور و گسترش این مناسبات به عصر پهلوی اول و دوم بازمی‌گردد. ما در این مقاله، به تشریح این روند در ایران بعد از انقلاب اسلامی به خصوص از ۱۳۶۸ به بعد پرداختیم. این روند از سه طریق «سازوکارهای انباشت سرمایه»، «کارکرد دولت‌های پس از جنگ (هاشمی، خاتمی و احمدی نژاد)» و «سازوکارهای کالایی‌سازی و ارزان‌سازی نیروی کار» انجام شده است. در سرمایه‌داری مالی، منابع سرمایه‌ای از محل تولید به نظام مالی انتقال می‌یابد و بازتولید می‌شود، اما در وضعیت کنونی که با ضعف تولید در ایران و جذب پایین سرمایه‌گذاری‌های خارجی، حجم عظیم واردات کالاهای مصرفی و قاچاق و غیره مواجهیم، این مهم چگونه محقق می‌شود؟

پاسخ این سؤال را باید در سازوکارهای انباشت سرمایه در ایران بعد از انقلاب جستجو کرد. این سازوکارها شامل مصادره‌های پس از انقلاب اسلامی، رانت شبکه‌های بازرگانی داخلی و خارجی در دوران جنگ، انباشت به سبب سلب مالکیت، انباشت به مدد خصوصی‌سازی و

کوچک‌سازي دولت از ۱۳۶۸ به بعد، رانت‌های اعتباری شبکه بانکی، رانت‌های حوزه مالیاتی و گمرکی و غیره است. منابع مالی حاصل از این فعالیت‌ها، تا حدی جای ضعف تولید در ایران را پر کرده و به نظام مالی منتقل گردیده است. پس در ایران کنونی شاهد متورم شدن دو حلقه سرمایه‌داری تجاری و مالی با وجود ضعف در تولید هستیم.

بی تردید در این بین، کارکرد دولت‌های پس از جنگ نیز نقش کانونی داشته است. به طوری که دولت به کارگزار اصلی فرایند انباشت سرمایه و گسترش مناسبات اجتماعی تولیدی سرمایه‌دارانه در ایران بعد از انقلاب بدل گردیده است و ما تفکیکی میان سرمایه و دولت را در این زمینه قایل نیستیم. این در واقع، نقطه‌ای است که جریان اتونومیستی-مارکسیستی را به مناسبات سرمایه‌داری متأخر در ایران (یعنی صبغه غالب یافتن منطق سرمایه که همان انباشت بی‌پایان سرمایه است و انحلال دولت و سایر وجوه اجتماعی و تولیدی در مسیر آن)، متصل می‌سازد.

منابع

الف) منابع فارسی

- اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران. (۱۳۹۱). بررسی مشارکت بخش‌های نظام اقتصادی در فرآیند خصوصی‌سازی در ایران طی سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰، تهران: مرکز امور فرهنگی و نشر.
- احمدی، علی محمد و مهرگان، نادر. (۱۳۸۴). تأثیر سیاست‌های تعدیل اقتصادی بر توزیع درآمد در ایران، *مجله تحقیقات اقتصادی*، شماره ۷۰، صص: ۲۳۲ - ۲۰۹.
- بلامی فاستر، جان. (۱۳۹۲). *بحران بی‌پایان*، ترجمه خسرو کلاتری، نشر مهریستا.
- بهکیش، محمد مهدی. (۱۳۸۴). *اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن*، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- بهداد، سهراب و نعمانی، فرهاد. (۱۳۸۷). *طبقه و کار در ایران*، تهران: انتشارات آگه.
- پاکدامن، رضا. (۱۳۸۸). *رویکردهای اجرایی و مبانی قانونی خصوصی‌سازی*، تهران: مرکز آموزش و تحقیقات صنعتی ایران.
- پژویان، جمشید. (۱۳۸۷). *مقایسه و عملکرد اقتصادی دولتهای پس از انقلاب اسلامی*، *مجله راهبرد توسعه*، شماره ۱۵، صص: ۲۱۲ - ۱۸۰.
- پوراحمدی، حسین. (۱۳۸۶). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات آمریکا: از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یک-جانبه‌گرایی افول*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- دژپسند، فرهاد و رئوفی، حمیدرضا. (۱۳۸۷). *اقتصاد ایران در دوران جنگ*، تهران: مرکز اسناد دفاع مقدس.
- دانفورد، مایکل. (۱۳۸۶). *جهانی شدن و نظریه‌های تنظیم*، در کتاب *اقتصاد سیاسی جهانی*، گردآورنده رون پالان، ترجمه حسین پوراحمدی و ایوب کریمی، تهران: نشر مهاجر.
- دادگر، یدالله. (۱۳۷۸). *نگاهی گذرا به برنامه سوم توسعه اجتماعی جمهوری اسلامی ایران*، *فصلنامه حوزه و دانشگاه*، شماره ۱۹، صص: ۷۶ - ۵۳.
- دلوز، ژیل؛ تروتنی، ماریو و سایرین. (۱۳۹۱). *انقلاب را به خاطر می‌آورید؟* ترجمه ایمان گنجی و کیوان مهتدی، تهران: نشر روزبهان.
- رئیس دانا، فریبرز و مالجو، محمد. (۱۳۸۶). *قانون کار یا قانون بیکاری؟* فصلنامه

گفتگو، شماره ۴۹، صص: ۷۳-۸۲.

رنانی، محسن. (۱۳۸۸). مناظره جمشید پژویان و محسن رنانی درباره هدفمند کردن یارانه‌ها، اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران.

رنانی، محسن. (۱۳۸۴). بازار یا نابازار؟ بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

رنانی، محسن. (۱۳۹۴). اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران: درآمدی بر عبور تمدن‌ها، ناشر: تارنمای رسمی محسن رنانی.

ریف کین، جرمی. (۱۳۸۸). پایان کار، زوال نیروی کار جهانی و ظهور عصر پسا بازار، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر اختران.

سپهری، محمدرضا. (۱۳۸۱). حقوق بنیادین کار، تهران: موسسه کار و تأمین اجتماعی. فیلیپس، ریچارد. (۱۳۸۶). رویکردی به سازمان فعالیت اقتصادی در عصر سرمایه داری ائتلاف فرامرزی، در کتاب اقتصاد سیاسی جهانی، گردآورنده رونن پالان، ترجمه حسین پوراحمدی و ایوب کریمی، تهران: نشر مهاجر.

گرامشی، آنتونیو. (۱۳۸۴). دولت و جامعه مدنی، ترجمه عباس میلانی، تهران: نشر اختران.

گرامشی، آنتونیو. (۱۳۸۶). شهریار جدید، ترجمه عطا نوریان، تهران: نشر اختران. مارکس، کارل. (۱۳۷۸). گروندریسه؛ مبانی نقد اقتصاد سیاسی، ترجمه باقر پرهام و احمد تدین، تهران: موسسه انتشارات آگاه.

مارکس، کارل. (۱۳۸۶). سرمایه؛ مبانی نقد اقتصاد سیاسی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: موسسه انتشارات آگاه.

مالجو، محمد. (۱۳۸۶). اقتصاد سیاسی ظهور دولت نهم، فصلنامه گفتگو، شماره ۴۹، صص: ۴۰-۹.

مرتضوی، اسدالله. (۱۳۷۷). آثار و نتایج سیاست های تعدیل در ایران، مجله بانک و اقتصاد، شماره ۱، صص: ۶۲-۵۸.

نگری، اتونیو و هارت، مایکل. (۱۳۸۸). کار دیونیزوس: نقدی بر ساخت حقوقی دولت مدرن و پسا مدرن، ترجمه رضا نجف زاده، تهران: نشر نی.

نگری، اتونیو و هارت، مایکل (۱۳۹۱)، امپراتوری: تبارشناسی جهانی شدن، ترجمه رضا نجف زاده، تهران: نشر قصیده سرا

نگری، انتونیو و هارت، مایکل. (۱۳۸۸). *انبوه خلق: جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری*، ترجمه رضا نجف زاده، تهران: نشر نی.

نیتزان، جاناتان و بیچلر، شیمشون. (۱۳۸۶). *انباشت سرمایه: در هم شکستن دوگانه‌انگاری اقتصاد و سیاست*، در کتاب *اقتصاد سیاسی جهانی*، گردآورنده رونن پالان، ترجمه حسین پور احمدی و ایوب کریمی، تهران: نشر مهاجر.

هارت، مایکل و دیگران. (۱۳۸۶). *بازگشت به آینده*، ترجمه رضا نجف زاده، تهران: گام نو.

هالیدی، فرد. (۱۳۵۸). *ایران، دیکتاتوری و توسعه*، مترجم: محسن یلفانی و علی طلوع، تهران: نشر علم.

هتته، بیوردن. (۱۳۸۵). *اقتصاد سیاسی بین الملل گذار*، در کتاب *اقتصاد سیاسی بین الملل و جهانی شدن*، ترجمه حسین پور احمدی، تهران: نشر قومس.

(ب) منابع لاتین

Bruff, Ian. (2011). *Overcoming the State / Market Dichotomy*, in **Critical International Political Economy**, Edited by Stuart Shields, Ian Bruff and Huw Macartney, Published By Palgrave Macmillan.

Cunningham, Patrick. (2010). *Autonomism as a global social movement*, *The Journal of Labor and Society*, Volume 13, pp. 451-464.

Cox, Robert. (2008). Gramsci, *Hegemony and International Relations: An Essay in Method*, in **International Political Economy**, Volume II, Edited by Angus Cameron, Anastasia Nesvetailova and Ronen Palan, London: Sage Publication.

Cox, Robert. (2008). *Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory*, in **International Political Economy**, Volume I, Edited by Angus Cameron, Anastasia Nesvetailova and Ronen Palan, London: Sage Publication.

Maljoo, Mohammad. (2006). *Worker Protest in the Age of*

Ahmadinejad, **Middle East Report**, No. p.p: 241-264.

Nitzan, Jonathan. (2008). *Differential Accumulation: Towards a New Political Economy of Capital*, in **International Political Economy**, Volume I, Edited by Angus Cameron, Anastasia Nesvetailova and Ronen Palan, London: Sage Publication.

Van der pijl, Kees (2008), *The Lockean Heartland in the International Political Economy*, in **International Political Economy**, Volume II, Edited by Angus Cameron, Anastasia Nesvetailova and Ronen Palan, London: Sage Publication.

ج) سایت‌ها و روزنامه‌ها

آمار بانک مرکزی، به نقل از فرارو، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۸.

آینده‌ی مبهم یارانه‌ها، روزنامه اعتماد، ۱۸ فروردین ۹۲.

رئیس دانا، فریبرز. (۱۳۹۲). آن‌اف‌ت سیاسی، سایت تحلیلی نقد اقتصاد سیاسی،

<https://pecritique.com/>

رهنما، سعید. (۱۳۹۱). سازماندهی طبقه کارگر: درس‌های گذشته و راه‌های آینده،

سایت تحلیلی نقد اقتصاد سیاسی، <https://pecritique.com/>

سیف، احمد. (۲۰۱۳). بمب ساعتی خصوصی سازی در ایران، سایت تحلیلی نقد اقتصاد سیاسی،

<https://pecritique.com/>

سایت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، ترازنامه بانک مرکزی جمهوری اسلامی

ایران، سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸.

سایت دیده بان. (۱۳۹۳). مروری بر کارکرد بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی، تاریخ

دسترسی: ۲۹ اسفند ۱۳۹۵.

صداقت، پرویز. (۱۳۹۴)، دستفروشان و کارآفرینان، اقتصاد سیاسی دستفروشی در

ایران معاصر، سایت تحلیلی نقد اقتصاد سیاسی، <https://pecritique.com/>

صداقت، پرویز. (۱۳۹۵). بحران انباشت و انباشت بحران در ایران، سایت تحلیلی نقد

اقتصاد سیاسی، <https://pecritique.com/>

عبده تبریزی، حسین. (۱۳۹۲). بمب ساعتی صندوق‌های بازنشستگی، روزنامه شرق،

۱۹ شهریور.

فرج الهی، کاظم. (۱۳۹۵). *ماراتن دستمزد ادامه دارد*، سایت تحلیلی نقد اقتصاد سیاسی

<https://pecritique.com/>

کالینیکوس، آکس. (۲۰۰۱). *محدودیت های نظریه و عمل آتونومیست ها*،

ترجمه: رامین جوان، سایت تحلیلی نقد تریبون چپ، <https://lefttribune.com>

گزارش مرکز پژوهش های مجلس، توقف و ورشکستگی در نظام بانکی ایران، خرداد

۱۳۹۵، تاریخ دسترسی ۲۰/۱۲/۹۵.

گزارشی از مالیات ستانی از نهادها و بنیادهای انقلاب اسلامی، خبرگزاری ایسنا، ۳۰

بهمن ۱۳۹۵، تاریخ دسترسی ۱۲/۱۳۹۵/۲۵، www.isna.ir

مالجو، محمد. (۱۳۹۴). *پروژه اقتصاد سیاسی دولت یازدهم در بوته نقد*، سایت تحلیلی

نقد اقتصاد سیاسی، <https://pecritique.com>

مالجو، محمد. (۱۳۹۲). *اکثریت در گرو اقلیت*، سایت تحلیلی نقد اقتصاد سیاسی،

<https://pecritique.com/>

مالجو، محمد. (۱۳۹۱). *تعدیل نیروی انسانی در دوره اصلاحات*، سایت تحلیلی نقد

اقتصاد سیاسی، <https://pecritique.com/>

مالجو، محمد. (۱۳۹۳). *انباشت به مدد سلب مالکیت در دولت یازدهم*، سایت تحلیلی

نقد اقتصاد سیاسی، <https://pecritique.com/>

مالجو، محمد. (۱۳۹۲). *نیاموختید هنوز*، سایت تحلیلی نقد اقتصاد سیاسی،

<https://pecritique.com/>

یاسایی، کیانوش و باسامی، فرزاد. (۱۳۹۲). *نولیبرالیسم در افتاب و سایه*، نقش شوک

در اقتصاد سیاسی دوران پس از جنگ، سایت تحلیلی نقد اقتصاد سیاسی،

<https://pecritique.com/>